

نگارش به مثابه سلوک

آقای محمد جواد قدوسی . جلسه ۱۵۴

تولد . ۸ مرداد ۹۸

روزها و شبها از پی هم می‌گذرند و شما هر روز صبح از خواب بلند می‌شوید و برنامه روزانه‌تان را پی می‌گیرید. از یکسری چیزها پرهیز دارید؛ حتی فرار می‌کنید. و آنها هم گاه و بی‌گاه دنبال‌تان می‌کنند. و شما هم‌چنان به سمت شب حرکت می‌کنید. فعالیت و فعالیت و فعالیت؛ هر شب موقع خواب تصاویر روزانه از جلوی چشم شما رد می‌شوند و شما معلوم نیست کی به خواب می‌روید. تا فردا صبح بلند شوید و دوباره برنامه‌ای شبیه به امروز را پی بگیرید. امشب موقعی که تصمیم گرفتید بخوابید، خستگی‌های روزانه از شما دور می‌شوند. انگار به جای این‌که خواب سراغ شما بیاید، یک چیزهایی را از گذشته دارید به یاد می‌آورید. تصاویری از خیلی قبل؛ خاطرات و اتفاقات. و این حسی که معلوم نیست چیست، آرام آرام شما را دارد با خودش می‌برد. و دارد کم‌کم به یادتان می‌آید؛ لحظه تولد. برای اولین بار چشم‌های‌تان را باز کرده‌اید، در حالی که نمی‌دانید چی در انتظارتان است. حتی نمی‌دانید می‌توانید ببینید، می‌توانید بشنوید؛ فقط هستید. تا قبل از این در یک مایع غوطه‌ور بودید. نمی‌دانستید شنیدن چیست؛ دیدن چیست؛ خوردن، لمس کردن؛ فقط بودید. حالا هم فقط هستید. درست در لحظه تولد همه چیز برای شما ثابت شده است؛ فیکس است؛ فریز شده است. بدون این‌که از هیچ چیز، هیچ درکی داشته باشید. اما هم‌زمان با تولد شما، کلماتی هم متولد می‌شوند. کلماتی مخصوص شما و منتظر شما. این کلمات را کد نیستند؛ جاری‌اند. و آنها هم مثل شما فقط وجود دارند. در این لحظه تولد که یک زمان فریز شده است، فیکس شده است، چیزهای دیگری هم متولد می‌شوند. آدم‌هایی که برای دوستی با آنها متولد شده‌اند. هم شما برای آنها، هم آنها برای شما. لحظه‌های دوستی؛ مقابله‌ها؛ دیالوگ‌هایی که رد و بدل می‌شود. این‌ها همه زمانی که شما متولد شده‌اید، آنها هم متولد شده‌اند و منتظرند. مقابله‌هایی که جاری‌اند، را کد نیستند. و اگر اتفاق بیفتند مثل لحظه تولد برای همیشه باقی می‌مانند. طولانی‌تر از کل تاریخ انسان‌ها که زندگی کرده‌اند. کلمات، دوستان، جمع‌ها، مقابله‌ها که همراه شما متولد شده‌اند و از همان زمان دارند شعله می‌کشند و منتظرند. با صدای خیلی خیلی بلند و با نور خیلی خیلی شدید شما را طلب می‌کنند. و شما را به حاضر شدن دعوت می‌کنند. به هزار لباس درمی‌آیند و با هزار راه به شما نزدیک می‌شوند و دعوت‌شان را ابلاغ می‌کنند. تا برای یک لحظه توجه شما را جلب کنند؛ فقط یک لحظه. لحظه‌ای جاری که بیش از کل تاریخ بشریت وجود داشته.

با هزار جلوه برون آمدی که من

با هزار دیده تماشا کنم تو را

و حالا شاید بیش از هر زمان دیگری به شما نزدیک‌اند. و بیش از هر زمان دیگری منتظرند. منتظر که شما آغوش برای‌شان باز کنید. تا برای ابد روی پاهای شما آرام بگیرند و شما برای همیشه مستقر بشوید. هم‌چنان شعله می‌کشند. جاری‌اند. و نزدیک و منتظر.

حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو

و اندر دل آتش درآ، پروانه شو پروانه شو

هم خویش را بیگانه کن، هم خانه را ویرانه کن

وانگه بیا با عاشقان هم‌خانه شو هم‌خانه شو